

..... من صدای گریه شاه منصور را می نویسم و خطابه اش را که می گوید مبادا خردی اندام طفلان سبب مستوری نطفه توطئه گردد که همچنان که جسم آنان رشید می گردد توطئه در قالب آنان بسط می یابد و اینکه ما صاحب چشمی شاد از برای سقط نطفه توطئه و چشمی گریان از برای سوگ آنان هستیم. هر چند که ما به مصلحت اندیشیدیم، ولی به نشان مرگ آنان جامه سیاه می پوشیم و بیرق دارالحکومه شیراز را چله نیم افراشته می فرماییم و باید که قاریان همه این ایام، قرآن کریم در برج ها تلاوت نمایند. سزاست که اجساد این عزیزان هم اینک در برابر چشمان اشکبارمان در همین حوضخانه تغسیل شده، تجهیز تکفین گردد تا ما خود بر آنان نماز بریم تا همچنان که بر عزیزان خود نماز موت می کنیم، بر میت تقدیر ناخجسته خود هم نماز بریم. عمله های موت جسد های آنان را عریان می کنند و در زیر انوار هفت رنگه حباب ها به حوض بزرگ سلطانی می اندازند. شیخ یحیی کندری نوشته است و ما نیز می نویسیم که همچنان که شرابه فواره ها مثل باران بهار بر اجساد فرومی ریزد، رنگ پوست آنان به عین نور فجر صادق می درخشد و ماهیان سرخ حوض سلطانی گویی خون آنانند که به هیات ماهیان سرخ حیات می یابند و در آب پرسه می زنند.

شاه مغفور مغموم است. سراپا جامه سوگ پوشیده است. شولایی سیاه بر شانه ها انداخته و در یک مکان ساکن نیست. برهنه پا در زوایای اندرونی و معابر کنگره ها نمایان می شود و همچنان خطابه می خواند که این خاتمه قتال ما با تقدیر نیست که من بعد هم هر نطفه ما قوه حمل آن تقدیر نا میمون را خواهد داشت که بطن هر زنی از زنان ما خفیه خوان نطفه توطئه خواهد بود و خواجگی حرم را می فرمود که رد نطفگان ما را از صلب ما تا بطن زنان حرم جستجو کن چه محتمل است که زنی بی اذن ما چنین تقدیر نامیمونی را محمل زهدانش کرده و ازید با قوت ما به دربرد. در آن صورت نطفه ی از صلب گریخته ی ما از سمت زنی ظهور کرده و از پس قرنی اسباب آن توطئه عظیم مهیا ساخته در شمایل خصمی از معبر مضارع بر ما بتازد و مارا به آن مسلخ موعودی که خواهی می فرماید برد.....

«اسفار کاتبان» نوشته ابوتراب خسروی